جلسه 26- 1268

**چهار‌شنبه - 28/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

&&&بحث راجع به اشکال به صحیحه ثانیه زراره بود که گفتند جواب امام علیه السلام با سؤال زراره منطبق نیست واین موجب اجمال در حدیث می شود.

جواب هایی از این اشکال مطرح شد، که جواب اول از شریف العلماء نقل شده که بعد از اینکه بعد از نماز علم پیدا کرد مکلف که نمزش در نجس واقع شده است استدلال امام علیه السلام بر عدم اعاده آن به استصحاب به این نحو است که امام علیه السلام به استصحاب جاری در اثناء نماز استدلال فرمود که این صغرایی هست برای کبرای مقدره که استصحاب طهارت در حال نماز حکمٌ ظاهریٌ یقتضی الاجزاء.

که مرحوم شیخ اشکال فرمود که ظاهر این صحیحه این هست که خود اعاده این نماز مصداق نقض الیقین بالشک هست نه اینکه وجوب اعاده این نماز کشف می کند از عدم جریان استصحاب طهارت در اثناء نماز، چون اگر استصحاب جاری بود کبرای الحکم الظاهری یقتضی الاجزاء اقتضا می کرد عدم وجوب اعاده را.

بعد مرحوم شیخ یک عبارتی دارند که دیروز هم اشاره کردیم، فرموده اند که این ادعاء که از آثار طهارت ثوب در أثناء صلاة إجزاء و عدم اعاده این نماز هست، پس وجوب اعاده این نماز می شود نقض آثار طهارت ثوب حال الصلاة، این ادعاء مدفوع است، عبارت ایشان این است: "ودعوی ان من آثار الطهارة السابقة إجزاء الصلاة معها وعدم وجوب الاعادة فوجوب الاعادة نقض لآثار الطهارة السابقة مدفوعة"، چرا؟ فرموده است چون که صحت واقعیه این نماز وعدم وجوب اعاده آن با طهارت سابقه از آثار عقلیه طهارت سابقه است و نه از آثار شرعیه آن.

که ما دیروز به مرحوم شیخ اشکال کردیم که این چه فرمایشی است، عدم وجوب اعاده این نماز از آثار استصحاب طهارت حال الصلاة است، اثر استصحاب طهارت حال الصلاة این است که ساقط می شود تکلیف به نماز، إجزاء ناشی است از تقید تکلیف به عدم اتیان به این فعل که مجزی هست در مقام امتثال، إجزاء معنای دیگری ندارد غیر از اینکه یا متعلق تکلیف را ما آوردیم و بقاء تکلیف مغیّی هست به عدم اتیان به متعلق آن، و یا مسقط تکلیف را آوردیم که بقاء تکلیف مغیّی هست به عدم اتیان به مسقط آن، واینکه غایت تکلیف عدم اتیان به مسقط باشد این غایتی است که شرعا جعل شده باشد.

ولکن امروز یک عرض دیگری دارم، اصلا عدم وجوب اعاده این نماز اگر از آثار طهارت واقعیه ثوب حال الصلاة باشد که اینطور نیست، چون فرض این است که کشف شد که طهارت واقعیه ای در کار نبوده است، چون گفت ثم رأیت فیه، پس باید بگوئید عدم وجوب اعاده این نماز از آثار طهارت ظاهریه این ثوب است حال الصلاة، آنوقت چه معنا دارد که این ادعاء مطرح بشود که وجوب الاعادة نقض لآثار الطهارة السابقة؟!، در بحث استصحاب ما می گوئیم عدم ترتیب این اثر نقض آن متیقن ماست که حکم واقعی است، یعنی نقض آثار مستصحب است، مثلا اگر ما شک داریم در بقاء وضوء در حال نماز، الآن نماز را اعاده کنیم این نقض اثر بقاء وضوء است واقعا، یعنی اثر مستصحب، چه معنا دارد بیائید در این ادعا مطرح کنید که اگر ما این نماز را بعد از علم به نجاست ثوب حین الصلاة اعاده بکنیم نقض اثر طهارت ظاهریه حال الصلاة است؟ اینکه موضوع استصحاب نقض الیقین بالشک هست یعنی نقض اثر واقع، نه نقض اثر استصحاب، لاتنقض الیقین بالشک می گوید نقض نکن اثر واقع را عند الشک فی البقاء، نه اینکه نقض نکن اثر استصحاب را، چون شما با همین خطاب لاتنقض الیقین بالشک می خواهید استصحاب را جعل کنید، در موضوع آن که هنوز استصحاب فرض نشده است، ولذا اصل این دعوی که وجوب الاعادة نقضٌ لآثار الطهارة السابقة اصلا این ادعا بی معناست، چون نقض لآثار الطهارة الواقعیة فی حال الصلاة آن را که ما علم پیدا کردیم به نجاست واقعیه ثوب حین الصلاة، نقض لآثار الطهارة الظاهریة حال الصلاة که این مفاد خطاب استصحاب این نیست که لاتنقض آثار الطهارة الظاهریة الاستصحابیة.

&&&جواب دوم: جواب مرحوم آخوند بود که فرمود احراز الطهارة شرط است در صحت صلاة و استصحاب محقق این شرط است، سه اشکال به صاحب کفایه مطرح شد که ما جواب دادیم.

اما چهار اشکال دیگر هست به صاحب کفایه که امروز عرض کنیم بعد وارد جواب سوم که ایشان مطرح فرموده است بشویم:

اشکال چهارم بر جواب دوم: گفته می شود که جناب صاحب کفایه! این جواب شما با جواب مطرح در کلام شیخ که منسوب است به شریف العلماء چه فرق کرد؟، شما جواب شریف العلماء را نقل کردید و اشکال کردید بعد جواب خودتان را ذکر کردید، اشکال به کلام شریف العلماء هم این بود که گفتید این کبرای اقتضاء الحکم الظاهری للاجزاء که در کلام ذکر نشده، خلاف ظاهر است که استدلال بکنند به یک کبرای محذوفه، خوب این اشکال به خود شما هم وارد است، شما هم دارید استدلال می کنید به یک کبرای محذوفه که عبارت است از اینکه شرط الصلاة هو احراز الطهارة لا واقعها، خوب اینکه در خطاب ذکر نشد، فقط در خطاب گفتند اعاده نکن این نماز را بعد از علم به وقوع آن در نجس چون استصحاب طهارت جاری است در این ثوب در هنگام نماز، ثم ماذا؟، پس باید کبرایی را در تقدیر بگیریم، و آن کبری این است که و چون شرط نماز احراز الطهارة حال الصلاة است با این استصحاب طهارت حال الصلاة شرط محقق است، پس اشکال به شما هم وارد است.

هر چند ما اصل اشکال مرحوم آخوند را به جواب اول نپذیرفتیم، گفتیم که چه اشکالی دارد بعد از وجود قرینه بر اینکه امام تعلیل می کند عدم اعاده این نماز را به استصحاب، و قرینه داریم که الآن بعد الصلاة استصحاب موضوع ندارد، چون یقین داشت زراره به نجس بودن ثوبش حین الصلاة، بعد از نماز یقین پیدا کرد به این مطلب، ولذا این قرینه عرفیه است که امام دارند تعلیل می کنند عدم وجوب اعاده نماز را به استصحاب جاری حین الصلاة واین کاملا عرفی است ونیاز به هیچ تقدیر هم ندارد، نماز را اعاده نکن چون در حال نماز استصحاب طهارت داشتی، یعنی کبری این است که هر کس در حال نماز استصحاب طهارت ثوب دارد اگر نماز بخواند نمازش را اعاده نمی کند، این مقدار تقدیر که خلاف اصل نیست، مثل لاتشرب الخمر لانه مسکر، خوب و کل مسکر حرام را بیان نکرد، نیازی به بیان ندارد، ولکن فرض این است که صاحب کفایه اشکال کرده به جواب اول و گفته می شود که جواب خود شما هم مواجه با این اشکال است.

اقول: به نظر ما تنها توجیه برای عدول صاحب کفایه از جواب اول به این جواب دوم این است که یا بگوئیم ایشان با توجه به اینکه نظرشان راجع به کبری این بود که حکم ظاهری مقتضی اجزاء نیست، ولی از خارج فهمیده ایم که شرط الصلاة جامع است بین طهارت ظاهریه و واقعیه، علت عدول این نبود که جواب اول خلاف ظاهر است و جواب دوم ظاهر است، نه با توجه به نظر فقهی شان این را فرمودند، که البته این با ظاهر کفایه نمی سازد، ظاهر کفایه این است که جواب اول را خلاف ظاهر می داند.

ولذا توجیه بهتر این است که بگوئیم که صاحب کفایه می خواهد بگوید ما در جواب خودمان اصلا چیزی را در تقدیر نمی گیریم، چرا؟ برای اینکه (کل الصید فی جوف الفرَی) هر چه هست در بطن همین استصحاب طهارت است، هم تعبد به طهارت ظاهریه حال الصلاة را از این استصحاب فهمیدیم و هم توسعه در شرطیت طهارت للصلاة را از همین استصحاب فهمیدیم، این استصحاب بود که به ما هر دو مطلب را گفت، هم صغری را گفت و هم کبری را، هم گفت استصحاب طهارت در حال صلاة جاری است و هم گفت من تنزیل می کنم این طهارت استصحابیه را منزلة طهارت واقعیه فی جمیع الآثار که یکی از این آثار شرطیت طهارت است للصلاة، واین مطلبی است که صریحا در بحث اجزاء فرموده است، فرموده است که دلیل استصحاب مثل دلیل قاعده طهارت و حلّ حاکم است بر دلیل شرطیت طهارت فی الصلاة، می گوید مستصحب الطهارة طاهر و این ظهور دارد در تنزیل، جمیع آثار طهارت واقعیه را بار کن، نتیجه اش توسعه در شرطیت است.

{سؤال وجواب: مرحوم آخوند در اول بحث اجزاء معتقد است که ظاهر قاعده طهارت واستصحاب طهارت توسعه واقعیه است در شرطیت طهارت، اگر چه عبارت یک مقدار اینجا تغییر کرده است ولی مبنا که عوض نشده، اینجا فرمود جامع بین طهارت ظاهریه وطهارت واقعیه شرط است}.

واین را ما از خود خطاب استصحاب طهارت می فهمیم، ورود نیست حکومت است، حاکم علی دلیل الشرط، ورود نیست یعنی اینطور نیست که ما از قبل استظهار کرده باشیم از لاصلاة الا بطهور جامع بین طهارت ظاهریه و واقعیه را، تا بعد بگوئیم استصحاب که نتیجه اش طهارت ظاهریه است ورود دارد بر خطاب لاصلاة الا بطهور، نه خیر ظاهر لاصلاة الا بطهور شرطیت طهارت واقعیه ثوب و بدن است، ولکن کل شئ لک طاهر حتی تعلم انه قذر یا لاتنقض الیقین بطهارتک بالشک، ظاهر اینها این است که حکومت دارد وتوسعه می دهد در شرطیت.

پس همه چیز در همین استصحاب طهارت نهفته است هم صغری که تعبد به طهارت ظاهریه است، وهم کبری که شرطیت طهارت فی الصلاة را همین خطاب استصحاب توسعه داد نیاز به تقدیر نیست.

البته این مطلب مبنایی است، ما در بحث اجزاء عرض کردیم که نه قاعده طهارت و نه استصحاب طهارت هیچ ظهوری در توسعه واقعیه شرطیت طهارت ندارد، بیش از منجزیت ومعذریت مادام الشک از این خطاب فهمیده نمی شود، حتی "کل شئ نظیف حتی تعلم انه قذر" یعنی مادام الشک معذور هستی نسبت به ترتیب آثار طهارت، والا این مبنا که مختص به صاحب کفایه هم نیست، بزرگانی مثل آقای بروجردی و امام پذیرفته اند این مبنا را نقض هایی به آنها وارد است که در همان بحث اجزاء عرض کرده ایم، ولی خوب بنا نیست اینجا اشکال مبنائی بکنیم.

اشكال پنجم به جواب صاحب کفایه: ما ذکره فی البحوث:فرموده که ظاهر تعلیل این است که ما تعلیل کنیم بر یک حکم خاص به وجود یک کبرای عام که منطبق است بر این حکم خاص، مثل لاتشرب الخمر لانه مسکر، حرمت مسکر را تطبیق کردیم بر حرمت خمر، اما اینکه بگوئیم که ما تعلیل کنیم یک حکمی را به یک حکم ملازم مثل یجب اکرام زید لانه یجب اکرام عمرو، این قرینه می خواهد، بدون قرینه خلاف ظاهر است.

در مانحن فیه هم شما دارید برای عدم وجوب اعاده این نماز استدلال می کنید به حرمت نقض یقین به شک که این کبری منطبق نیست بر اعاده این نماز، بلکه تلازم است بین دو حکم، یعنی اگر اعاده این نماز الآن واجب باشد پس زمان اتیان به صلاة نقض الیقین بالشک حرام نبوده است، چون اگر در حال نماز نقض الیقین بالشک حرام باشد یعنی استصحاب جاری باشد خوب شرط الصلاة با استصحاب طهارت حال الصلاة محقق می شود دیگر، چرا اعاده کنیم نماز را، دارید استدلال می کنید بر عدم وجوب اعاده به جریان استصحاب طهارت حال الصلاة که ملازم است با او، و این خلاف ظاهر است.

اقول: جواب این است که خلاف ظاهر اگر قرینه داشت با وجود قرینه باز هم ما باید مقاومت کنیم؟! همان مثال یجب اکرام زید لانه یجب اکرام عمرو، مثل اینکه فرض کنید در روایت دارد یجب القصر فی هذا السفر لانه یجب الافطار فیه، وکلما قصّرت افطرت وکلما افطرت قصّرت، چه اشکالی دارد، یجب القصر فی هذا السفر لوجوب الافطار للصوم فیه، تلازم است دیگر، اینجا هم تلازم هست بین بحث حکم اعاده وجریان استصحاب حال الصلاة.

خوب اینجا قرینه داریم، قرینه این است که زراره می گوید الآن من شک ندارم، در حال نماز شک داشتم، امام هم الآن می فرماید نماز را اعاده نکن چون نقض یقین به شک جائز نیست، قرینه دارد که یعنی در اثناء نماز جائز نبود نقض یقین به شک بکنی، البته اینکه گفتیم جائز نبود اگر چه بالاخره احتیاط اشکال نداشت ولکن معذور بودی در نقض نکردن یقین به طهارت به شک، نهی از نقض عملی یقین به شک داشتی، استصحاب داشتی در حال نماز، خوب زمان شک زمان نماز بود قرینه می شود بر اینکه استصحاب را به لحاظ حال صلاة بیان کردند، مثل این که بگویند لاتعید صلاتک لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولم یکن ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک، دیگر ما چه اشکالی بکنیم؟ خوب قرینه داریم وبه خاطر قرینه ملتزم می شویم به این مقدار از خلاف ظاهر بدوی.

اشکال ششم: ما عن البحوث ایضا: ایشان فرموده اند که کبرای محذوفه در جائی که فقط صغری را ذکر کنند عرفی است لاتشرب الخمر لانه مسکر، صغری را ذکر کردند، اکرم زیدا لانه عالم، کبرا را ذکر نکرده ند که کل مسکر حرام وکل عالم واجب الاکرام، این عرفی است، چون ذهن مردم با قیاس شکل اول مأنوس است صغری را که بگوئیم خودشان بر اساس همان صغری کبری را تنظیم می کنند ونتیجه گیری می کنند، و قرینه هم داریم که کبری چیست، بی قرینه که کبری را حذف نکردیم، قرینه بر اینکه آن کبری وکل مسکر حرام است همین تعلیل است به ضمیمه این که حکم را هم گفتیم که لاتشرب الخمر لانه مسکر، قرینه است که آن کبرای مقدره و کل مسکر حرام است، اما در ما نحن فیه شما هم صغری را در خطاب ذکر کردید وهم کبری را: کنت علی یقین من طهارتک فشککت، این صغری، ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، این هم کبری، می خواهید بگوئید یک کبرای دیگری مقدر است، وآن این است که حالا طبق جواب اول الحکم الظاهری مقتض للإجزاء، وطبق جواب دوم احراز الطهارة شرط للصلاة، این دیگر عرفی است، صغری ذکر می شود کبری ذکر می شود و دیگر حالت منتظره نیست شما می گوئید صبر کنید هنوز یک میهمان دیگر در راه است، وآن یک کبرای دیگر است که آن مقدر است، این عرفی نیست.

اقول: به نظر ما این اشکال هم درست نیست، زیرا چه اشکال دارد وقتی قرینه داریم بر اینکه یک کبرای دیگر اینجا هست، چون در واقع به این معنا است که می گوید اعاده نکن این نماز را چون در حال نماز استصحاب طهارت داشتی، اصلا نیازی نیست که کبرای دیگری را امام بفرمایند، کبرای دیگر هست ولی نیاز به بیان ندارد، شما چه کار دارید این نماز به اعاده ندارد چون در حال نماز استصحاب طهارت داشتی، چرا در حال نماز استصحاب طهارت داشتن کافی باشد برای صحت این نماز وعدم وجوب اعاده نماز؟! اگر بنا باشد شارع به همه چراها جواب بدهد که دیگر باید هر چی بیان می کند بگویند چرا، وبرای آن چرا هم یک چرای دیگر بگوید، نیازی نیست این نماز اعاده ندارد چون در حال نماز استصحاب بوده است دیگر، تمام شد و رفت، پس به نظر ما این اشکال هم وارد نیست.

از اینجا روشن شد که این مطلب هم در بحوث هست که شما چرا می گوئید که کبری مقدر است، بلکه بگوئید نه کبری ذکر شده صغری مقدر است، شما در این صحیحه می گوئید صغری ذکر شده، صغری عبارت است از جریان الاستصحاب حال الصلاة، کبری این است که استصحاب الطهارة حال الصلاة مجزٍ یا احراز الطهارة شرط للصلاة، نه این معیِّن ندارد، می تواند که گفته بشود که کبری ذکر شده صغری ذکر نشده، کبری همین استصحاب است، نه اینکه استصحاب صغری باشد برای کبرای مقدره، که می گویند ما صغری را گفتیم: استصحاب در حال صلاة جاری بود، این صغری می شود برای کبرای مقدره که و استصحاب الطهارة حال الصلاة مقتض للاجزاء یا محقق لشرط الصلاة وهو احراز الطهارة، نه این مرجح ندارد، می توانید بگوید استصحاب کبرائی است ذکر شده واین قرینه می شود بر اینکه بگوئیم صغری ذکر نشده است، حالا صغری چی هست؟ صغری جریان استصحاب است فعلا یا جریان قاعده یقین است فعلا، بگوئیم صغری را بیان نکردند، کبرای لاتنقض الیقین بالشک را بیان کردند، اما چه جور منطبق می شود بر مقام، آیا انطباق استصحاب است بر مقام به لحاظ أثناء نماز یا فعلا، یا اصلا این کبری قاعده یقین است، کبری بیان شده صغری بیان نشده، خوب این مرجح ندارد.

اقول: از همین بیان ما جواب این هم روشن شد، که کاملا مشخص است عرفا، می گوید اعاده نکن چون شما هنگام شک که هنگام نماز بود نقض یقین به شک بر تو جائز نبود، یعنی اعاده نکن چون در اثناء نماز استصحاب داشتی، خوب علت ذکر شده دیگر، مردد نیستیم بین حذف کبری مع ذکر الصغری یا بالعکس تا بعد آقای صدر اشکال کند چه مرجحی دارید بگوئید ذکر شده صغری وکبری حذف شده، خوب لم لایعکس، بگوئید کبری ذکر شده لاتنقض الیقین بالشک، ولی صغری وکیفیت انطباق این کبری بر صغری ذکر نشده، نه این هم درست نیست.

اشکال هفتم: این است که گفته شده که جناب صاحب کفایه استصحاب طهارت واقعیه طبق بیان شما دیگر جاری نیست، شما گفتید شرط الصلاة احراز الطهارة است یا جامع بین طهارت ظاهریه و واقعیه است، پس طهارت واقعیه استصحابش اثر ندارد، اثر طریقی ندارد، استصحاب طهارت اثر موضوعی دارد اما اثر طریقی ندارد، در حالی که شما مبنایتان این است که مستصحب یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی، نمی شود استصحاب کنم این دیوار هنوز سفید است، می گویند چه اثری دارد سفید بودن این دیوار، می گویید اثرش جواز اخبار است، خوب جواز اخبار اثر خود استصحاب است، اثر آن سفید بودن دیوار چیست؟ می گویند جناب صاحب کفایه خوب این صحت صلاة اثر استصحاب است اثر طهارت واقعیه چیست؟.

که مرحوم صاحب کفایه دو تا جواب داد هر دو جواب ایراد دارد:

یک جواب این بود که ایشان گفت: طهارت واقعیه الغاء که نمی شود رأسا از شرطیت، بلکه شرط اقتضائی فی صحة الصلاة.

که این مطلب نامفهومی است، بالاخره جناب صاحب کفایه! طهارت واقعیه شرط هست الآن یا شرط نیست، اگر شرط است پس فوت آن موجب بطلان نماز است، واگر شرط نیست کما اینکه شما می گوئید نیست پس دیگر شرطٌ اقتضائیٌّ یعنی چه؟ شرط اقتضائی یعنی اگر استصحاب طهارت نبود ما نیاز به طهارت واقعیه داشتیم، به چه درد می خورد، بالفعل که شرط نیست دیگر، با اگر که اگر من چه بودم چه می شدم این که نشد حرف، بالفعل شرط نیست.

واما جناب صاحب کفایه! آن جواب دومتان که فرمودید بالاخره احراز الطهاره شرط است پس طهارت می شود قید الشرط.

خلط کردید شما بین قیدیت عنوان با قیدت وجود خارجی، توضیح ذلک:

علم به این که زید هست این تمام الموضوع است برای جواز اخبار، اگر شما علم داری که زید موجود است یجوز الإخبار بوجود زید، اما تمام الموضوع است علم به وجود زید، چه واقعا زید باشد وچه نباشد، وجود این وجود زید در اینجا چه نقشی داشت، وجود زید در اینجا متعلق علم است معلوم بالذات است، اما وجود این معلومِ بالعرض شرط نیست، ولذا اگر بعد هم بفهمی زید در دار نبود، شما علم داشتید به وجود زید تمام الموضوع بود برای جواز اخبار، احراز الطهاره هم همین است، وجود طهارت شرط و قید نیست، عنوان طهارت واقعیه قید است، یعنی متعلق بالذات احراز الطهاره عبارت است از طهارت واقعیه، در حالی که شما استصحاب در وجود طهارت جاری می کنید، وجود طهارت که اثر ندارد.

واین اشکال اشکال قویی هست که بعدا باید جواب بدهیم.

اما جواب سوم که صاحب کفایه فرمود: که بر فرض ما کیفیت انطباق کبری را بر مورد حدیث نفهمیدیم، فدای سرتان نفهمیم، اما کبری را که می فهمیم، همین مهم است.

اشکال کردند به ایشان که آقا عدم انطباق کبری بر این صغری در حدیث، عدم انطباق جواب با سؤال این موجب اماره نوعیه است بر خطاء راوی، خبر ثقه ای که اماره نوعیه باشد بر خطاء راوی در آن، این عند العقلاء این حجت نیست، این را در بحوث دارند.

حالا مشخص نیست مرادشان از اماره نوعیه اماره ای است مفید وثوق نوعی است یا اماره ای که مفید ظن نوعی است، اگر اماره ای است که مفید ظن نوعی است که مهم نیست، العمری ثقتی فاسمع له واطع، ظن نوعی دارم به خطاء عمری، داشته باشم مهم نیست، اما اینکه مفید وثوق نوعی به خطاء باشد، بله انصافا عند الارتکاز العقلائی خبری که وثوق نوعی به خطاء راوی باشد این حجت نیست.

اما انصاف این است که نه وثوق نوعی ونه ظن نوعی به خطاء زراره پیدا نمی شود، اصلا کاملا عرفی است که امام فرمود اعاده نکن، آقای زراره که می گوئی الآن یقین کردم لباسم نجس بود اعاده نکن نماز را، چون تو یقین داشتی به طهارت بعد شک کردی، کی شک کرد؟ هنگام نماز، ولاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، خوب قرینه عرفیه است که برای حال نماز این استصحاب را تطبیق کرده است، اما نگفت ولم یکن ینبغی چون قضیه حقیقیه است، باید همیشه آویزه گوش زراره باشد این خطاب استصحاب، لذا گفت ولیس ینبغی نگفت ولم یکن ینبغی، چه ظن نوعی به خطاء زراره پیدا می شود؟ وثوق نوعی که قطعا پیدا نمی شود وهمین هم مهم است، بقیة المطالب ان شاء الله روز شنبه.